سرّي از اسرار حج

علي گودرزي

در متون اولية ديني ؛ يعني آيات و روايات ، گاه صريح و گاه به صورت اشاره ، به اسرار عبادات پرداخته شده ، بر اين اساس ، دانشمندان مسلمان ، با الهام از آن ها ، يکي از مهمترين موضوعات پژوهش وتحقيقات خود را « بررسي اسرار عبادات » قرار داده‌اند . يکي ازکساني که به اين موضوع پرداخته ، حکيم قائني است .

ميرزا ابو جعفر کافي بن محتشم بن عبد الملک بن محمد بن نظام الدين قائني دُرخچي ، فيلسوف خراساني ، از فلاسفة عصر صفوي درقرن يازدهم هجري قمري است . او از شاگردان ميرفندرسکي ( متوفاي 1050ق . ) و معاصر شيخ حرّ عاملي ( متوفاي 1033ق . ) است

وي داراي 9 اثر و تأليف است ؛ از جمله ، مجموعه شعري دارد به نام « خردنامه » و مهمترين اثرش « التسهيل » است . و نيز رساله اي دارد به نام « اسرار العباد که دربارة حقيقت نماز ، احکام و… نوشته و آن را در پنج فصل سامان داده است .( 1 )

بخشي از فصل پنجم آن ، در « اسرار حج » نوشته شده ، که اين نوشتار ، ترجمه و شرحي از آن است . اميدکه اهل معرفت را مفيد افتد ! ( 2 )

سه نکته ، به عنوان پيش نياز بحث :

1 . سرّ اسرار :

در عالم ، اهل معرفت را دو قسم نموده‌اند ؛ يکي عالم عِلوي و عالم غيب و ملکوت ، و ديگري عالم ملک و شهادت ، و عالم ملک و شهادت را نردبان ترقي براي صعود به عالم ملکوت دانسته‌اند و پيمودن راه راست و صراط مستقيم عبادت ، از همين ترقي و صعود مي‌باشد که گاهي از آن تعبير به « دين » مي‌کنند و گاهي به « منزل هدايت » تعبير مي‌شود و اگر ميان اين دو عالم ، پيوستگي و مناسبت نباشد ، ترقي از يکي به ديگر ي امکان پذير نيست و از اين جهت چيزي در اين عالم نيست مگر اين که نمونه و مثالي از آن عالم است . ( 3 )

و از جمله « ارواح » ، چون از عالم غيب و ملکوت اند ، به نوعي تنزّل از آن عالم نموده اند و به اين عالم در آمده اند و اين عالم براي آنان تنگ و کوچک است و گفته‌اند ظاهر اين است که « ارواح » با اين که از عالم مجرّد « و سعه » و « انبساط » و « انکشاف » و عدم « غيبوبتند » و عاري از انفعالات و تأثرات و آلام ، و به قرب حق نايل و فعّال مايشاء و خلاّق ما يريد اند ، در دنيا که به اضداد اين ها مبتلايند ، « غريب » ‌اند و در بدن ها که غشاء تنگي و ضيق و حجاب است زنداني خواهند بود( 4 )

و « احکام » نيزچون ارواح ، تنزّل از عالم بالا است و عبادات و از جمله « حج » ، چون ديگر موجودات و پديده‌ها ، از خزائن غيب الهي نازل شده است ؛ چنانکه فرموده ‌است : { وَإِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ } . ( 5 ) هرچه هست خزائن آن نزد ما است و همانند ساير موجودات ، به واقعيت هاي تنزّل يافته از مخازن « غيب » متکي است . پس کسي که اين امور عبادي را بشناسد و به آن ها عمل کند ، به ريشة آن ها ، که همان مخزن غيب است ، مي‌رسد . ( 6 )و حتي در مورد الفاظ چنين تنزّلي گفته‌اند که « الفاظ » تنزّل وجودي معاني عالم ملکوت‌اند و گفته شده مردم در خواندن قرآن و ادعيه دو گونه‌اند ؛ يکي آن کس که حقايق را از راه الفاظ مي‌نگرد ، چه بسا از بسياري الفاظ بسياري معاني را توهّم مي‌کند و ديگري آن که حقايق برايش آشکار و روشن شده است ، معاني را اصل و الفاظ را تابع قرار مي‌‌دهد .

بنابراين ، « حج » عبادتي مرکب از فعل و قول و حرکت و وقوف و انفاق و پر از راز و رمز است و از چنان اهميتي برخوردار است که فروع دين محسوب مي شود و طبق آية کريمة : { . . . وَ لِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمين‏ } ( 7 ) ترک حج نوعي کفر تلقّي مي‌گردد .

و لذا فهم و درک عميق چنين عبادت بزرگي ، بسته به شناخت درست اين تنزّل از عالم بالا است و تا رموز و اشارات آن معلوم نگردد ، حقيقت آن روشن نمي‌شود و با توجه به آن چه گفته شد ، فهم و درک آن دسته از روايات روشن مي‌شود که گفته‌اند : کعبه ، در موازي بيت المعمور ، در عرش قرار دارد و کعبه تمثيلي از عرش است که فرشتگان بر محورش مي‌گردند و درموازات آن ساخته شده است ( 8 )و طواف خانة خدا در زمين تشابهي با آن دارد . همچنانکه درعالم قدس و ملکوت ، فرشتگان بر محور عرش در گردش‌اند ، آدميان نيز در زمين بر گِرد کعبه مي چرخند .

نا گفته نماند ، اين گونه سرّها و رازها ، خود سرّ و رازي است که جز از زبان پيامبر اعظم (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) و امامان معصوم (عليهم السلام) نمي‌توان شنيد که آنان سرّ الله و مستودع علم الهي اند وگرنه ترّهات صوفيه و اقوال باطنيه را وزن و بهايي نيست و راه به جايي نمي‌برد .

2 . سلوک از کالبد اعمال و الفاظ به رژفاي معاني

تعاليم دين براي سير انسان در جهت تعالي و رسيدن او به عالم برين است ؛ چنانکه خداوند فرمود : وَ إِلَي اللَّهِ تُرْجَعُ الأُمُور } ( 9 )، ( إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون } ( 10 ). بايد گفت زندگي بشر در دنيا جز کوششي در جهت « شدن » و « صيرورت » به سوي « الله » نيست ؛ ( أَلا إِلَي اللَّهِ تَصيرُ الأُمُور } ( 11 )؛ و حيات انسان جز تکاپويي در مسير به فعليت در آوردن امور بالقوه نيست و اين همان « صيرورت » است که در سير وسفر ظاهر و باطن حاصل مي‌شود .

سفر دو گونه است ؛ يکي به « تن » ، که جابه‌جايي تن است و انتقال از مکاني به مکاني ، و ديگر ، سفر به « دل » است ، و آن از صفتي به صفت ديگر در آمدن است ( 12 )و اين سفر در باطن ؛ يعني حرکت از خودِ « فروتر » به خودِ « برتر » ، و انتقال از « بودن » به « شدن » و از وجود نازل وضعيف به وجودي برتر و قوي رسيدن و به تعبيري ، از وجود بالقوه به وجود بالفعل و عالي رسيدن . البته سفر به دل که بايد از صفتي به صفت ديگر در آيد ، اگر با سفر تن همراه و هم زمان شود ، سريعتر و بهتر انجام مي‌پذيرد و بيشتر نافذ است ؛ زيرا ظاهر که با باطن هماهنگ گردد ، سازگاري بيشتر و تأثير پذيري افزونتر شود ؛ هم چنان که مسافر گام به گام و به تدريج ، به مقصد نزديک مي‌شود ، نه به يکباره ، دل نيز از صفتي بريدن و به صفتي رسيدن را به تدريج حاصل مي‌کند نه دفعي و به يکباره . اهل سلوک گفته‌اند : انتقال از ضد به ضد ، به يک باره در نهايت دشواري است . بنابراين ، بايد انتقال از خُلق بد به خُلق نيک ، به تدريج باشد تا آسان شود . ( 13 )

و از ميان عبادات ، حج تنها عبادتي است که در آن ، سلوک ظاهر با سلوک باطن در آميخته شده و مقدمات و اعمال و مناسک آن داراي اسرار است و مي‌‌توان آن را عبادت ايماء و اشاره ناميد . البته کساني که از زمرة : { يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَهُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غافِلُون } ( 14 )‏ ؛ « آنان ظاهر زندگي دنيا را مي‌دانند و از آخرت بي‌خبراند » به همان ظواهر عبادت بسنده مي‌کنند و طبق گفتار قرآن ، خواستة آنان بيش از اين نيست که بگوييد : { رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا وَما لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاق } ( 15 ) . برخي از مردم مي‌گويند : « اي پروردگار ما ! ما را در دنيا چيزي بخش و اينان را در آخرت نصيبي نيست » ليکن دستة ديگر از مردم که باور دارند قرآن ظاهري دارد و باطني ، و هفت « باطن » بلکه هفتاد باطن دارد و « ذي بطون » است ، پس بايد عباداتي را که بيان نموده ، داراي رازهايي باشد فراتر از ظواهر آن ها ؛ از جمله « حج » ، که هم داراي پوسته و ظاهر است هم داراي باطن و هم سلوک ظاهري را دارد و هم سلوک باطني را .

هم چنان که عرفا براي تهذيب نفس و تذکية آن ، سلوک ظاهري را سفارش مي‌کنند که از طريق تمرين و تکرار آداب و رسوم ، به اخلاق حسن دست يابند و به حقايق برسند و کم‌کم از پوستة رويينِ عبادت به مغز زيرين و محتواي آن برسند ، سفر حج نيز گويي آداب و رسومي است که سالک از راه گذر از اين مراسم و عبادات و مناسک ، به نوعي درک واقعي از حقايق معنوي نايل مي‌شود و در اثر تکرار وتمرين مناسک از ظاهر اعمال به باطن و اسرار راه پيدا مي‌کند . لذا تفکّر در راز تمثيل ها و طريق استفاده از آن ها و چگونگي ضبط ارواح معاني در کالبد مثال ها ، و وجه تناسب ميان آن ها و چگونگي موازنه ميان « عالم ظاهر و شهادت » ، که طبيعت مثال ها از آن نشأت گرفته و « عالم ملکوت » ، که ارواح معاني از آن جا فرود آمده ، از مهمترين مباحث ارزشمند رازگشايي حج نزد اهل معرفت است و تفکّر در آن موجب فضيلت و سبقت و پيشي گرفتن از ديگران در اين مسابقه است ؛ هم چنانکه نبيّ اعظم در سفارش به علي (عليه السلام) براي پيروزي دراين مسابقه ، همين معني را سفارش کرده و بوعلي سينا آن را چنين گزارش مي‌کند :

و براي اين بود که شريفترين انسان و عزيز‌ترين انبيا و خاتم رسل با مرکز دايرة حکمت و فلک حقيقت و خزانه عقل اميرالمؤمنين علي گفت : « يَا عَلِي ، إِذَا رَأَيتَ النّاسَ مُقَرّ بُون إِلَي خَالِقِهِم بِأَنوَاع البرّ ، تَقرّب إِلَيه بِأَنواع العَقل تسبقهم » و اين چنين خطاب جز با چند بزرگي راست نيامدي که اندر ميان خلق همچنان بود که معقول در ميان محسوس گفت : اي علي ، چون مردمان اندر کثرت عبادت رنج برند ، تو اندر ادراک معقول رنج بر تا بر همه سبقت گيري . ( 16 )

3 . کدامين حج داراي سرّ است ؟

حج را دو قسم شمرده‌اند ؛ « حج عوام » و « حج خواص » . حج عوام ، قصد « کوي » دوست است و حج خواص قصد « روي » دوست . آن ، رفتن به « سراي دوست » و اين رفتن « براي دوست » است و عوام به « نفس » رفتند و در و ديوار ديدند و خواص به « جان » رفتند وگفتار و ديدار ديدند و سرّ آن اين است که ( چنان که گفته شد ) احکام نوعي تنزّل وجودي از عالم ملکوت‌اند ، لذا پايبندي به آن و عمل کردن و انجام آن ها نيز به نوعي براي صعود به آن عالم است . لذا قصد ونيت شکل و جهت و نوع اعمال را روشن مي‌کند ، که اگر کسي قصد عروج وصعود به قرب حق را داشته باشد ، اعمال او سرّي پيدا مي‌کند و از جهت اهل معرفت گفته‌اند : ( 17 )اگر کسي به قصد سياحت و تجارت و مانند آن ارادة حج کرده ، چنين حجّي « سير اِلي الله » نيست و سرّي ندارد ؛ زيرا مهمترين سرّ حج سير الي الله است و فرار از غير خدا به سوي خدا است .

پس اگر کسي حج را به قصد تجارت يا شهرت و مانند آن انجام دهد ، « فرار عَنِ الله » کرده است نه « فرار الي الله » . ( 18 )

به هر حال ، گذشتن از پوسته‌ها و رسيدن به مغز کار ، دشوار است ؛ هم چنانکه امام صادق فرمود : سخت ترين و دشوارترين چيز ، که خدا بر خلق واجب کرده ، کثرت ذکر خدا است . سپس فرمود : مقصودم گفتن : « سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَر » نيست ، اگر چه اين ، خود ذکر است . مقصودم از ذکر خدا اين است که در رويارويي با حلال و حرام ، خدا را ياد آوري کند ، که اگر طاعات خدا است به جا آورد و اگر معصيت حق است ترک کند( 19 ) و فراواني و کثرت ذکر خدا چنين است که بشر در طول شبانه روز ، با هر آنچه روبه رو مي‌شود از اعمال ، « بايدها » و نبايدها است و بايد دائم در ذکر و ياد حق باشد که اگر فرمان اوست انجام دهد و اگر نهي اوست ترک نمايد .

{ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَعَلي‏ كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميق } ، مردم را به حج فرا خوان تا پياده يا سواره بر شتران لاغر و راهوار ، از راه‌هاي دور نزد تو بيايند . عبور از عمق دره‌ها و افق هاي ژرف و نا پيداي فلات هاي دور و طول سفر و راه دراز ، هم مرکب راهوار مسافر را لاغر و تکيده مي‌کند ، هم مسافر را رنجور و خسته مي‌نمايد و سرّ آن اين است که مسافر با طي اين راه بلند وطولاني و پذيرفتن غربت ، بداند که کمال يافتن هر چيز در غربت است ؛ چون تمام پديده‌ها عدم بوده‌اند و شهر و ديار حقيقي تمام آن ها ديار و شهر نيستي و عدم است و نخستين مسکن ومنزل همة پديدها ، منزل « نفي محض » و « عدم خالص » است و روشن است تا آن ها در شهر عدم و ايستگاه نيستي عقيم بوده‌اند ، در نازلترين و پايين‌ترين مرتبة نقص و کمبود بوده‌اند و چون از عدمستان و ايستگاه نيستي به غربتکدة عالم وجود آمده‌اند ، به انواع کمالات و اقسام سعادات نايل شده اند و اين سرّ آن است که کمال حاصل نشود مگر با سفر و غربت . ( 20 )و ماندن در ديار و وطنِ عدم ، ماندن در ظلمت است و هيچ تاريکي و ظلمتي شديدتر از ظلمت و تاريکي عدم نيست ؛ زيرا چيز تاريک ، بدان سبب تاريک ناميده مي‌شود که چشم را توان ديدنِ آن نيست ، هرچند خود موجود است اما براي بيننده وجود ندارد . پس هر چيزي که نه براي خود موجود است و نه براي ديگري ، جز غايت ظلمت و تاريکي ، نامي نمي‌توان بر آن نهاد و هر چيز که براي خود ظاهر نشود براي غير نيز ظاهر نشود .

و هر چيزي به اعتبار حيثت ذاتش عدمِ محض است و چون به اعتبار وجهي که وجود حق اول بر او سريان يافته توجه شود موجود ديده مي‌شود ( 21 )و از عدمستان به گلستانِ وجود سفر مي‌کند و از ظلمت کدة عدم به نور وجود راه پيدا مي‌کند ، و چون از آن عالم وارد عالم وجود شدند ، همه خاک خالص‌اند ؛ چنانکه منقول از علي است که فرمود :

فإن يكن لهم في أصلهم شرف \*\*\* يفاخرون به فالطين و الماء

« اگر در بنياد خود شرافتي سراغ دارند که بدان بنازند ، همانا آب وگل است . »

و در اين مرحله هرکس و هر چيز ، به صورت آب و گِل باقي بماند ، در منزل اصلي و معدن نخستين مقيم گشته ، به آن توجه و التفاوتي نشده است ، و از آن ، به وصفي از اوصاف کمال و نشانه‌اي از نشانه‌هاي جلال ياد نمي‌شود ، و چون از اين بارانداز و منزل و وطن هجرت کرد و با طبايع ديگر که نسبت به آن ها چون غربا است در آميخت ، آمادة پذيرش اشارة « نفس رحماني » و « عقول الهية متعاليه » مي‌شود و در نهايت ، درهاي فيض و فتوحات ربّانيه به روي او باز مي‌شود ؛ چنان که حق تعالي فرمود : { ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقين‏ } « بار ديگر او را آفرينش ديگر داديم ، درخود تعظيم است خداوند ، آن بهترين آفرينندگان . »

پس ، بعد از اين ، اقامتگاه ديگري است که صلب پدر باشد ؛ چنانکه حق تعالي فرمود : { وَهُوَ الَّذي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ . . . } ( 22 )

و اوست خداوندي که شما را از يک تن بيافريد ، سپس شما را قرار گاهي است و وديعت جايگاهي ، تا آن قطره در آن اقامتگاه باقي است ، آن را شئ « مستقر » نامند و چون از آن منزل به رحم مادر سفر کرد ، انواع کرامت ها به آن مي‌رسد و اقسام نعمت ها به آن و اصل مي‌شود . « مستودع » ناميده مي‌شود ؛ يعني از انواع نعمت هاي دنيوي که « مادر » بهره‌مند مي‌شود و ريشة جانش مي‌گردد ، تغذيه مي‌کند و روشن است که تمام اين خيرها در « سفر » براي او حاصل مي‌شود .

به هرحال ، « سفر » موجب بروز ظهور کمال است حتي « سفر » ظاهري در نشأة دنيوي ؛ همچنانکه حضرت ختمي مرتب و حضرت علي : شريعت را در سفر اظهار کردند ؛ يعني پيامبر در هجرت از مکه به مدينه و امام در هجرت از مدينه به کوفه ، تا چه رسد به سفر باطني همچون مرگ که دروازة سعادت و سرآغاز خيرات و کرامات است و با آن به بزرگترين درجات و برترين نتايج مي‌رسند و در حقيقت مرگ ، خود سفري‌ است از اين جهان بي محتوا ، خالي و ويران .

سفر حج

از آنجا که بروز و ظهور کمالات ، در سير و سلوک و سفر حاصل مي‌شود و از اين که قرآن نخستين نداي ابراهيم را براي حج گزاران بر پايه و اساس يک سفر دور و دراز ، که از درون دشت هاي پهناور و عمق دره‌ها صورت مي‌پذيرد ، بنا نهاده است ، حکايت از اين دارد که حج در دامن يک سفر ظاهر مي‌شود و اهل معرفت و عرفان در راز و رمز اين سفر ظاهري ، نکته‌اي باطني گفته‌اند که به مواردي اشاره مي‌شود :

1 . سفر ظاهري حج ، از جهتي شبيه به سفر اخروي است و مقصود از آن ، رسيدن به خانة خداست تا در نتيجه ، وصول به صاحبِ خانه تحقق يابد . و گفته‌اند : از عبرت هاي حج آن است که اين سفر از وجهي بر مثال سفر آخرت است که در اين سفر مقصد خانه است و در آن سفر خداوندِ خانه و در يکي فراخواني بر « حج البيت » است و در ديگري فراخواني براي ديدار با حق ؛ { إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون‏ } .

2 . هنگام سفرحج ، چون ياران و دوستان را وداع کند وآهنگ فراق و هجرت آنان را نمايد ، بايد ياد آورِ لحظه‌هاي وداع آنان ، در هنگام فرا رسيدن مرگ باشد .

3 . بايد روزهاي پيش از سفر حج ، از کارهاي خود و دلبستگي‌هاي منزل فارغ و آزاد شود و کناره‌‌گيرد و به تدبير امور سفر بپردازد که مبادا کاستي در سفرش ايجاد گردد و بر او تباه شود .

4 . در فراهم آوردن زاد و توشه و مرکب ، احتياط لازم را به جا آورد تا مبادا کمبودي پيش آيد و در نتيجه در راه ، بدون زاد و توشه بماند و خود را در دام مرگ و تباهي اندازد .

و بايد ياد آورد صحراي قيامت را که پهناورتر و هولناک و ترسناکتر است و به زاد و توشه نيازمندتر . پس آن کس که آهنگ قيامت و آخرت مي‌کند ، بايد دل از خود مشغولي هاي دنيا فارغ کند و دلبستگي به تن و خواسته‌هاي شهواني و آرزوهاي خيالي را رها سازد و زاد و توشة معنوي خويش را از علوم حقيقي اثبات شده با برهانهاي عقلي و فرزانگي و اعمال شرعي واجب فراهم آورد .

وهمچنانکه در سفر ظاهر ، زاد و توشه‌اي که به زودي و سريع تباه مي‌شود همراه نمي‌برد ، چون مي‌داند تباه مي‌شود و پايدار و باقي نمي‌ماند ، بايد بداند زاد و توشه‌‌اي که در ميانة راه سلوک در بيابان هاي مرگبار و ترسناک و تاريک تباه مي‌شود ، همراه نياورد ؛ از قبيل علوم باطل ، اعمال شرک آلود و آميخته با ريا و برخاسته از خُلق و خوي ناپسند .

احرام :

آنگاه که لباس احرام پوشيد کفن را ياد آورد ؛ همچنانکه لباس احرام با لباس پيشين او تفاوت دارد ، کفن نيز داراي چنين تفاوتي است . گذر از گردنه‌ها و ديدن خطرها نيز بايد ياد آور نکير و منکر و عذاب قبر گردد که از لحد تا روز محشر گردنه‌هاي سخت و صعب و بيابان هاي تاريک و خطرناک و ترسناک وجود دارد که شرح آن نتوان گفت و همچنان که بيابان هاي راه حج را جز با راهنما نمي توان طي کرد ، از باديه‌هاي ترس‌ناک و مرگ آفرينِ لحد تا محشر نيز نمي‌توان گذشت ، مگر با راهنمايي و چراغ علوم و دانش ها و با اعمال شريف و پسنديده .

تلبيه :

« لَبَّيک » گفتن ، به نداي خداوند پاسخ دادن است ؛ خدايي که برتر از حرمت و زمان و مکان و منزّه از تغيير و دگرگوني است و هنگام « تلبيه » گفتن ، بايد انديشة خويش را از همة امور دنيوي پاک و خالص گرداند و به توجه و تفکّر در بارگاه الهي واداشت و با زبان عقل و قلبِ پاک ، يکدل و يک رو پاسخ نداي حق را داد .

در متون حديث و منابع روايي شيعه آمده است :

سفيان بن عُيينه گويد : وقتي امام سجاد به حج رفت و احرام بست و بر مرکب خويش قرار گرفت ، رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبّيک بگويد ، کسي گفت : لَبَّيْكَ نمي‌گويي ؟ فرمود : مي‌ترسم خداوند در پاسخ من بگويد : « لاَ لَبَّيْكَ وَلاَ سَعْدَيْك‏ » .

و چون لبيک گفت ، بي هوش شد و از مرکب افتاد . اين حالت همچنان به او دست مي‌داد تا آن که حج گزارد . ( 24 )

مالک بن انس گويد : سالي با امام صاق (عليه السلام) به حج رفتم ، هنگام احرام ، چون برمرکبش قرار گرفت ، هرچه مي‌خواست لَبَّيْك بگويد ، صدايش درگلو مي‌شکست و نزديک بود که از مرکبش بيفتد . عرض کردم : اي فرزند پيامبرخدا ، ناگزير بايد لبيک بگويي ! فرمود : پسر ابو عامر ! چگونه جرأت کنم بگويم : « لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْك‏ » در حالي که بيم دارم خداي متعال در پاسخم بگويد : « لاَ لَبَّيْكَ وَلاَ سَعْدَيْك‏ » . ( 25 )

طواف وسعي :

هنگام طواف وسعي بايد روز قيامت را ياد آورد که چگونه مردم پيرامون پيامبر و امامان : مي‌گردند تا به ايشان بنگرند و شفاعتشان کنند .

وقوف به عرفات :

آنگاه که اصناف خلايق از گرداگرد جهان جمع مي شوند و هر يک به زباني متفاوت خدا را مي‌خوانند و با عبارات طولاني و بلند دعا مي‌کنند ، صحنة قيامت تداعي مي شود .

هر يک از مردمان به کاري مشغول و در انديشة خود است . نيم نگاهي هم به پدر و مادر يا دوست و فرزند و برادر نمي‌کند و بر همين قياس است وقوف به مشعر .

قرباني :

حاجي بايد در قربانگاه محبوب ترين چيز خويش را در راه محبوبِ مطلق قرباني کند و آن اشاره به اين است که نفس حيوانيِ خويش را فداي نفس روحاني و الهي نمايد ؛ به گونه‌اي که گويا از پوستة جسم خود بيرون رفته ، مجرد شده و خود را از آن وا رهانيده و نفس مجرد خدايي شده است و باطنش از همة اين وابستگي ها پاک و خالص گرديده است .

رمي جمرات :

در رمي جمرات ، زائر خود را براي قيامت آماده‌ مي کند . آن‌گاه که شياطين آرزوها و شهوت‌هاي باطل و . . . و صفات زشت را از خود دور مي‌کند تا نفسش پاک گردد و آماده مي شود براي صعود و عروج به عالم عقول و رسيدن به درجات عالي و ورود به بهشت جاودان و باقي و حيات مَرضي .

تحليل نساء ، بعد طواف نساء :

حرام شدن برخي امور بر مُحرم ، در حال احرام ، در سنت و شريعت ، اشاره به آن است که آدمي تا آنگاه که خدا را با صفات کمال و نشانه‌هاي جلال نشناسد و نبوّت و معاد را درک نکند ، حق ندارد بر امور دنيايي روي آورد و هرگاه خدا و پيامبر و معاد را شناخت ، مي تواند و مجاز است به تهية ضروريات و امور منزل و جامعه بپردازد ، مگر امر نکاح و آميزش با زنان .

چون انسان ها ناگزير از تدبير زندگي و منزل اند ، با شرايطي که دينِ حق بيان داشته ؛ يعني با انجام طواف نساء ، جايز مي شود که به امر نکاح نيز بپردازند .

سرّ ديگر :

ممکن است طواف نساء اشاره به اين باشد که : چون حاجي هنگام احرام ، با اقدام بر طاعات و عبادات ، توجه به حق مي‌کند ، پس توجه و التفات به محسوسات هيولايي و لذّت هاي دنيوي حرام مي گردد و چون از حج و عمره فارغ گشت ، به مرتبه‌اي مي‌رسد که مي‌تواند هر دو ؛ دنيا و آخرت را مراعات کند ؛ هم جانب عقل را و هم جانب حس را و به هر دو جانب توجه کند ؛ زيرا دراين هنگام ، پرداختن به يکي ، او را از پرداختن به ديگري باز نمي‌دارد ، جز آميزش جنسي که ـ قبل از طواف نساء ـ وقت مناسب آن فرا نرسيده است ؛ چون امورشهواني بيش از بقية محسوسات ، نفس را از عالم معقول به عالم محسوس مي‌کشاند . پس لازم است بعد از تذکيه با اعمال حج و عمره ، مجدداً نفس را با انجام طواف نساء تذکيه کند و درواقع طواف نساء « ايماء و اشاره به اين است که آن گاه که نفس را با اعمال حج تزکيه کرد ، نفس توان ضبط و حفظ هر دو جانب عقل و حس را پيدا کرده و با طواف » نساء به مرتبه‌اي مي‌‌رسد که مي‌تواند عهده دار امر نکاح هم بشود .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

پي‌نوشت‌ها:

1 . از جمله نوشته‌هايي که به اسرار عبادت پرداخته اند، عبارت اند از:

\* اسرار الأحکام، آقا نجفي (متوفاي 1331ق.)

\* اسرار البسمله، محمد مهدي تنکابني

\* اسرارالحجّ، احمد نراقي (متوفاي1245ق.)

\* اسرار حج، سيد کاظم رشتي (متوفاي 1259ق.)

\* اسرار الحج، ابن ابي جمهور رحائي

\* بهار اسرار حکم، ملا هادي سبزواري (متوفاي 1212ق.)

\* اسرار الزکات و الصوم و الحج، عبد الوحيد استر آبادي

\* اسرار الصلاة، جمال الدين حلي841

\* اسرار الصلاة، ميرزا جواد ملکي (متوفاي 1344ق.)

\* اسرار الصلاة، حضرت امام خميني

\* اسرار الصلاة شهيد ثاني

\* اسرار الصلاة علي اکبر کرماني (متوفاي 1270ق.)

2 . حکيم قائني، رسائل عرفاني و فلسفي، تهران ـ شرکت انتشارات علمي فرهنگي، ص122

3 . غزالي، مشکات الأنوار، ترجمه دکتر زين الدين کياني نژاد، چ شرکت سهامي انتشارات، 1363، ص49

4 . ملاصدرا، شاعر، ترجمه بديع الملک ميرزا عماد الدوله، چ تهران، کتابخانة طوري، ص204

5 . حجر: 20

6 . آل عمران: 97

7 . براي خدا حج آن خانه بر کساني که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است و هر که راه کفر پيش گيرد بداند که خدا از جهانيان بي‌نياز است.

8 . محمدي ري شهري، حج و عمره، جواد محدثي، چ انتشارات دارالحديث، صص88 و 108

9 . بقره : 210

10 . بقره : 156

11 . شوري : 53 $خداوند مرجع همه امور است.&

12 . امام قشيري، رساله قشريه، چ تهران، مرکز انتشارات علمي فرهنگي، ص488

13 . قطب الدين شيرازي، درّة للتاج، ط تهران، شرکت انتشارات علمي فرهنگي، ص27

14 . روم : 7

15 . بقره : 200

16. بو علي سينا، معراج نامه، ج 2، مشهد، بنياد پژوهشهاي اسلامي آستان مقدس رضوي، ص79

17 . غزالي، کيمياي سعادت، چ تهران، کتابخانه مرکزي، چ1361، ج1

18 . آيت الله جوادي آملي، جرعه‌اي از صهباي حج، چ تهران، نشر مشعر، ص162

19 . شيخ حر عاملي، وسائل الشيعه، چ تهران، الاسلاميه، ج11، ص200

20 . حج : 27

21 . غزالي، شکوه الانوار، ترجمه دکتر زين الدين کياني نژاد، شرکت انتشار، ص36ـ37.

22 . انعام : 98

23 . غزالي، کيماي سعادت، همان ملاک، ص194

24 . محمدي ري شهري، حج و عمره، ترجمه جواد محدثي، چ مؤسسه انتشارات دار الحديث، ص273

25 . همان.

26 . حکيم قائني، رسائل عرفاني و فلسفي، تحقيق سيد محمد باقر حجتي، نشر شرکت انتشارات علمي فرهنگي، صص126ـ 12